بررسی رابطه اقسام با موضوع فقه

فقه را تقسیم کردیم به چهار بخش. می گویید موضوع فقه، افعال مکلفین است.خب مگر ما نگفتیم موضوع، فعل مکلف است؟ فعل که مفهوم‌ـمبهمی ندارد. آیا خیلی صاف است که موضوع بحث عقود و ایقاعات، فعل مکلّف است. مانعی ندارد و توجیه می کنیم و می گوییم بله دیگر؛ دارد کار انجام می دهد. کسی که معامله می کند، مگر بیکار است؟ دارد کاری انجام می دهد.

اما نه؛ وقتی شما می گویید بیع، نکاح -یا در ایقاعات، طلاق- کأنّه با کار ِمکلف به عنوان یک کار، سر و کار ندارید، بلکه با یک عقد سر و کار دارید و عقد هم قبل از این که یک کار باشد، یک رابطه است بین دو نفر. قرار داد بین دو نفر است. قرار داد را هم می شود گفت کار است و ما مضایقه ای در این ها ندارید، اما یک نحو مؤونه می برد که بگوییم موضوع فقه، افعال مکلفین است و این هم فعل است. خب بعد می آید ارث و میراث هم یک کتاب فقهی است و بعد اطعمه و اشربه.خیلی از مسائل اطعمه و اشربه، مبنایش بر حکم وضعی است، بعد چیزهای دیگر می آید. بلکه حکم تکلیفی هم دنبال آن است. یک تقسیم بندی بکنیم که چیزی که آدم می بیند فطرتاً کتاب دارد از آن صحبت می کند و آن خود ِکار مکلف نیست،موضوع بشود. این بهتر نیست؟

فضا، فضای روابط است. موضوع ِاحکام، رابطه های بین افراد است. رابطه، دقیقاً خودش یک کار نیست. علقه‌ی زوجیّت است که محور کتاب نکاح است. بله عقد نکاح خواندن و آثار را بار کردن و این ها، همه فعل است و من هم حرفی ندارم ولی می بینید وقتی می گویید کتاب نکاح، الان بگویید دقیقا موضوعش چیست؟ فعل مکلّف؟کاری که انجام نمی دهد! دید، دید ِحقوقی است .دید یک علقه است. یک رابطه‌ی بین دو طرف است.

رابطه در منطق جدید

همان چیزی که الان هم در منطق، تفاوت گذاشته اند و می گویند در منطق قدیم، قضیه فقط موضوع بود و محمول. هر جایی هم که رابطه بود با زور آن را برمی گرداندیم و قضیه حملیه درست می کردیم. -حالا این حرف درستی است یا غلط کاری ندارم، علی ایّ‌حال چیزی است که فعلا می گویند برای فاصله گرفتن از منطق قدیم- در منطق ارسطو، موضوع بود و محمول. بعد آمدند مفصّل وارد شدند در این فضا که ما -وقتی می خواهیم استدلالات را به صورت منطقی ِمحض، صوری کنیم- استدلالات را ،با این نحو نگاه به این که رابطه ها را وصف قرار بدهیم و محمول ِقضیه حملیه درست بکنیم، نمی توانیم سر برسانیم. خب چه کار کردند؟ آمدند گفتند محمولات ِدو موضعی، سه موضعی. خب این کاری است که در مباحث اصول هم که راجع به معانی حرفیه بحث می شد آن

هایی که تشریف داشتید خیلی حرف ها زده شد[1].

علی ایّ‌حال این ها هست که آیا واقعا جایی که صحبت از رابطه است ما با یک فعل سر و کار داریم؟ با یک وصف سر و کار داریم؟ یا با چیزی که واقعاً از حیث آن انعقاد اصلی اش، موضع نفس الامری آن، نه وصف است نه فعل. ما با چیزی سر و کار داریم که حوزه ی، آن حوزه‌ی روابط و علاقه هاست.

علاقه فی حدّ نفسه موطن اصلی خودش، نه فعل است نه وصف.

خب حالا ما اگر در فضای تدوین، فقط اسم ِفعل و وصف بردیم و با زور بخواهیم این را برگردانیم که تدوین ما به هم نخورد ما مشکلی،مضایقه ای ندارید.می آییم و این را جزء آن ها مندرج می‌کنیم.اما این اندازه بدانیم که آن ذات اصلی، جوهره‌ی اصلی این آبشخورش از روابط است. خاستگاه اصلی رابطه فی حدّ نفسه، بین ِطرفین است. فلذا در مباحثه‌ی معانی حرفیه در اصول، چندین روز معطل این شدیم و بحث خیلی خوبی هم هست که زید ٌفی الدار با الدار محیط ٌبزید تفاوتش در چیست؟ نسبت ظرفیت و مظروفیت که یک نسبت است و طرفین دارد چطور است که آن را با دو تا تعبیر می گویید. زید در خانه است؟ یا خانه، ظرف زید است؟ نسبت همان نسبت است، ولی مختلف الطرفین است. مثل: زید بردار زینب است و زینب خواهر زید است، مختلف الطرفین است؛ ولی زید بردار عمرو است و عمرو هم بردار زید است، متفق الطرفین است.

نسبت هایی که مختلف الطرفین است خیلی ذهن را تحریک می کند در این که خب خود آن چیزی که اصل رابطه است که وقتی به او می زنید اسمش می شود بردار و وقتی به او می زنید می شود خواهر، خود ِاین رابطه دو تا است یا یکی است؟ خب خود این رابطه، منطق ِجدا می‌خواهد واقعاً. یعنی اگر ما بخواهیم با همان چیزهایی که مدوّن شده است- اگر کافی به این نباشد- با زور باید این را در این ها جا بدهیم. آخر کار هم می گویید حالا دیدی سررسید. اما علی ای ّحال یک تدوینی بوده است که اضیق بوده است از نفس الامر. ما آن نفس الامر ِاوسع را با زور در این، جا داده ایم به خلاف این که بیاییم ببینیم خود رابطه، نسبت یک چیزی است در نفس الامر، موقعیتی برای خودش دارد که احکام و ضوابط و منطق خاص خودش را نیاز دارد. چرا ما از جای دیگر از حوزه‌ی دیگر تدوین کنیم و حرف هایی را بزنیم و اینجا پیاده کنیم.

این را برای این عرض می کردم که من این طور به ذهنم می آید نمی دانم درست می فهمم یا نه. وقتی می گوییم ریخت عقود، آن موطن اصلی عقود، فعل المکلف نیست ولو این که برمی گردد به فعل مکلف؛

انتزاع حکم وضعی از تکلیفی

شبیه این که مرحوم شیخ می فرمودند ما اصلا حکم وضعی ای که جعل شارع باشد نداریم. همه احکامی که جعل شارع است تکلیفی است و همه‌ی احکام وضعیه، منتزعه از تکلیفی است. مانعی ندارد. همیشه من در مباحثه می گفتم باید دعا کنیم برای صاحب کفایه، اگر این حرف شیخ می ماسید خیلی مشکلات در فضای بحث کلاس بود. صاحب کفایه در کفایه سریع آن را برگرداندند. گفتند ما حکم وضعی ِمجعول هم داریم. احکام وضعیه را سه جور کردند.

واقعا این طور است که در فضای تقنین ،گاهی فطرت تقنین می‌گوید اول حکم وضعی جعل کن، احکام تکلیفی خودش می آید روی آن. یعنی تکلیف، متفرّع بر وضع است آدم می بیند حکمت را. ولی خب مانعی هم ندارد ما از اول می‌خش را بکوبیم و بگوییم در همه جا تکلیف. مثلا این چیزی که نجس است گفته اند نخور، دست نزن، نماز نخوان. از همه این ها انتزاع می کنیم پس نجس است. حکم وضعی، انتزاع شد از حکم تکلیفی.

مثلا می‌گوییم این کتاب، ملک است. ملکی که انتزاعی است این کتاب، یعنی یجوز لک کذا، لا یجوز لغیرک کذا. ده ها حرام و... شارع جعل کرده است برای این کتاب، انتزاع می کنیم پس ملک شماست نه ملک او؟ این فطرت ِتقنین نیست، ولو می شود درستش کرد. می شود گفت همه احکام مجعول است و ملکیت انتزاعی است، ولی قعلاء این را نمی گویند. می گویند این یک علقه برای تو؛حکم وضعی. معتبر،انشاء می‌کند ملکیت را برای تو. خب لازمه اش این است که یجوز لک و لا یجوز لغیرک.

عقود، فی حد ذاته فعل مکلف نیست عقود یک رابطه است بین افراد. همین طور ایقاعات. یک نحو کار های خاصی است که متفرع بر یک روابط است و همچنین احکامی مثل اطعمه و اشربه که برخی از آنها واضح است فعل مکلف است و برخی نه.

---

[1] یکی از اساتید این منطق(منطق جدید) قم آمده بودند؛ مؤلف کتاب درآمد منطق جدید...حاصل جلسه ایشان که با آقایان اهل منطق ارسطو و اساتید منطق قدیم بوده ونوشته بودند پیاده شده است. ایشان در آن جلسه که ذهنشان و دفاعشان از منطق جدید است، پنج تا خصوصیت، شماره نگذاشتند، من شماره گذاشتم جوری که مطالعه کردم برای اینکه شما خلاصه‌اش را بگویم. حال شاید بعداً آن را نگاه کنید ببینید بیشتر تفاوت پیدا بشود. اینکه من شماره گذاشتم عنوانش هم این است: تفاوتهای مبانایی منطق جدید با منطق قدیم.

اوّل تحلیلی که شروع میکنند، ایشان میگویند: اساسیترین عنصرِممیّزِمنطق جدید، این است که قدیمها قضیه را سه بخشی میدانستند، در منطق جدید قضیه را دو بخشی میدانند. منطق قدیم میگفتند موضوع، محمول، نسبت، ولو در قضایای شخصیه. زید قائم است، زید موضوع بود، قائم محمول بود، است به عنوان مصداق. پس قضیه سه جزء دارد در تمام قضایای شخصیه و غیره. ایشان میگویند اساساً کاری که فرگه انجام داد و منطق جدید پیش آمد آن محمول و نسبت را یکی کرد. مشکلش از اینجا بود که اشاره میکنم. او گفت چطور میشود بگویی دو چیز یک چیز است. این تناقض است. کوسه‌ی ریش‌پهن است. اگر دو چیز است، یک چیز نیست. اگر یک چیز است دو چیز نیست. شما میگویی موضوع، محمول است. موضوع و محمول اگر یک چیزند، یک چیز که اصل دیگر ندارد. اگر دو چیزند، دو چیز نمیتواند یک چیز باشد. تحلیل دقیق، معضلهای است در فضای حمل معاطات. ایشان تحلیل کرده گفته میدانید مصحح حمل چیست؟مصحح حمل این است که اساساً ذاتاً محمول، یک مفهومِ ناقصی است. موضوع، میآید او را کامل میکند. موضوع که میگوییم یعنی بخش اسمی، نه یعنی موضوع قضیه. موضوع یعنی آن ذات. آن ذاتی که قائم میشود. زید، زید به عنوان اشاره به زید. او اصل کار است، قائم است یک مفهوم ناتمام است. تمامیتش به آن است. پس متغیر مستقل که زید است، بخش اسمی، اما وقتی میگویی قائم است که دلش کاری ناتمام است. وقتی در دلش ناتمامی خوابیده، این ناتمامیت است که مصحح این است که شما بگویی زید قائم است...وقتی فهمیدیم که قضیه دو جزء است پس نسبت بسیار مهم میشود.

سومی همان چیزی که باز به آن اهمیت میدهند مسئله محمولات یک موضعی، دو موضعی و بعدش هم منطق مرتبه اوّل و دوم. میگویند که منطق این است که بازتاب واقعیت باشد. و ما در واقعیت وقتی نگاه میکنیم سه چیز داریم. سه چیز بیرون ذهن ما هست، اشیاء، صفاتشان، نسبشان، رابطه‌هایشان. همینطور چیزی را ما در منطق داریم. ذهن ما بازتاب آن است، در ذهن ما هم سه چیز داریم. بخش اسمی قضیه که همان ذات است، شیء است. شیء بخش صفات، مقابل او میگوید مفهوم. مفهوم که میگویند صفت شیء و بعد هم نسبت. پس تطابق دو تا سه تایی، سه تا منطبق با سه تا. در خارج شیء و صفت و نسبت. در ذهن که وقتی در ذهن میآید میشود شیء و صفت و رابطه ما میگوییم شیء و مفهوم و نسبت. شیء چیزی است که دال بر آن متغیری است که دال بر ذات است، مفهوم هم دائماً صفت یک x است، نسبت هم نسبت بین دو تا متغیر است با عنایت آن محمول. این هم صفت مهم منطق جدید که این سه تا بخش را. این هم خیلی روش اهمیت تأکید میکنند.

در خارج صفتِ شیء، بند به شیء است، اما رابطه، بین دو شیء است. شیء هم که شیء است. این از چیزهایی است که باز خیلی تأکید میکنند که این از چیزهای جدید اینجاست که ما در منطق جدید نسبت داریم، نسبت به این معنا که خودش محمولی است که دو موضعی است، سه موضعی همینطور بروید تا n موضعی. ذاتِ محمول این طور است. اما در منطق قدیم، هر محمولی به عنوان

ص‌فت به کار می‌رود. و به یک زوری نسبت‌ها را به محمول برمی‌گردانند‌یم. (درس مباحث الاصول و بررسی مقاله دلالت راسل،تاریخ ۱۵/۱۰/۱۳۹۸)برگرفته از مقاله تمایزات مبانی منطق قدیم و جدید دکتر ضیاء موحد.همین طور مراجعه کنید به مقاله گوتلوب فرگه و تحلیل منطقی زبان اثری دیگر از ایشان.

بازبینی #1
ایجاد شده 16 مارس 2025 17:22:34 توسط ... .
به روزرسانی شده 16 مارس 2025 17:22:57 توسط ... .